

ملاحظاتی درباره
"درباره انقلاب"

جزیه "درباره انقلاب" که بوسیله گروهی از رفقا نوشته شده شامل دو دسته مطالب می باشد. یک دسته مطالب اصلی جزیه است که هدف از نوشتن جزیه طرح مشخص آنها بوده. این مطالب به بحث درباره مبارزه مسلحانه گروهها و سازمانهای انقلابی در ایران و برنامه عمل آنها بطور کلی، تا تشکیل حزب اختصاص دارد و برخورد رفقا با آن جدی تر است. از آنجا که این دسته از مطالب در حل مسایل نوین و گاهی حل نشده جنبش کمونیستی است، بنابراین اگر اشتباهاتی هم در آنها مشاهده می شود، وجودشان طبیعی و گریز ناپذیر است. صداقت انقلابی و پیوند تئوری با عمل که از ویژگی های جنبش نوین کمونیستی کشور ما است هر مسئله ای را حل خواهد کرد و هر اشتباهی را تصحیح خواهد نمود. ما البته دچار اشتباه هم می شویم، ولی چون عمل می کنیم، اشتباه خود را تصحیح می کنیم و به پیش میرویم. اما مطالب دسته دوم: این مطالب درباره تحلیل طبقاتی جامعه ایران، تاریخ ایران و تفاوت های درباره کشورهای سوسیالیستی است. به تصور ما در این دسته از مطالب اشتباهات گریز پذیری می توان یافت که به مختصری پژوهش نیاز دارد. ما در اینجا نخست به بررسی مطالب اصلی جزیه "درباره انقلاب" می پردازیم و سپس نگاهی در مورد مطالب دسته دوم متذکر می شویم.

چسبک های فدائی خلق

الف. درباره مطالب اصلی جزیه
۱. حزب و سازمان

مطالبی که رفقا در مورد تفاوت بین حزب و سازمان انقلابی، رابطه سازمان انقلابی با جنبش خود بخودی و خلاصه در مورد پیوسته تشکیل حزب گفته اند، کلاً درست است و به عنوان یک قانون عام مورد قبول هر مارکسیستی لنینیستی است. در مورد تطبیق این قانون عام با مورد خاص، یعنی شرایط ویژه وطن ما نیز رفقا به درستی عمل کرده اند و منطقی به ضرورت مبارزه مسلحانه رسیده اند. این امر ناشی از شجاعت انقلابی آن ها و موضع انقلابی صادقانه ای است که در برخورد با مسائل دارند. این در مورد کل قضیه. اما در مورد شرح جزئیات و پیوسته کردن موضوع و تهیه دستورالعمل برای کار انقلابی گروهها و سازمانهای مارکسیستی، رفقا دچار اشتباهات چندی شده اند که در اینجا مورد بحث ما نخواهد بود.

— رفقا اگرچه بطور ضمنی و غیر روشن، در چند مورد تذکر میدهند که مبارزهٔ مسلحانه فقط مرحلهٔ نخستین مبارزه است. مثلا در یکجا می گویند:

"هر سازمانی که قصد توسعهٔ خود و بسیج خلق و کار برای ایجاد حزب کمونیست را دارد، شرکتش در این رودر روشی در مرحلهٔ مشخص بیان شده ^۴ اجتناب ناپذیر است."

در جای دیگری می گویند:

"تصدیق عملیات مسلحانه به عنوان عمل انقلابی لازم مرحله ای ^۵، هرگز به عنوان نفی کار سیاسی در طبقه کارگر وتوده نیست."

لازم به یاد آوری است که نقل و وجمله بالا فقط برای نشان دادن اشارهٔ رفقا به سالهٔ مرحله ای بسوزن مبارزهٔ مسلحانه است و بقیه جمله مورد نظر ما نیست. در چند مورد دیگر نیز رفقا باز به این موضوع منتها باز هم بطور ضمنی و غیر روشن اشاره می کنند.

در توضیح این مسئله باید بگوئیم که ما به عنوان مارکسیست — لنینیست همواره از تمام اشکال ممکن مبارزه مستقلاً خواهیم کرد و مبارزهٔ مسلحانه فقط شکل اصلی مبارزهٔ مسلحانه کل آن است.

۱۱ تکه‌روی گمات از ماست — چریکهای فدائی خلق

۱۰ هم اکنون چریک‌های فدائی خلق بقدر امکان خود به تبلیغ و ترویج برای جذب عناصر آگاه، تبلیغ برای جلب نظر توده‌ها، مبارزهٔ تئوریک با اپورتونیست‌ها، مبارزهٔ برای ایجاد تشکیلات نوین و قابل دوام مبارزه، تحقیق در شرایط عینی و ذهنی انقلاب ایران، مبارزه برای تحکیم زیربنای ایدئولوژی مارکسیست — لنینیستی افراد سازمان پرداخته است. ما این اشکال مبارزه را از طریق انتشار نشریه، کتاب در سری‌های مختلف و تماس مستقیم انجام میدهم. در آینده

آنها داشته باشیم که در شرایط لازم احتمالی، شکل اصلی مبارزهٔ خود را تغییر دهیم، اما این مسئله که قبلاً از سقوط حکومت، شکل اصلی مبارزه تغییر کند و شرایط سیاسی ایجاد شود که مبارزهٔ مسلحانه شکل اصلی مبارزه نباشد، خیلی بعید بنظر میرسد و گفتن اینکه مبارزهٔ مسلحانه یک مرحلهٔ موثقی از مبارزه است، بجز خوش‌خیالی که عواقب و عیبی می تواند داشته باشد چیز دیگری نیست. خود رفقا در جای بد روشی استدلال کرده اند که مبارزهٔ مسلحانهٔ سازمان های انقلابی روز بروز رژیم را هارتر میکند و اختناق را تشدید می نماید، با این حساب چگونه انتظار دارند که مبارزهٔ مسلحانه به عنوان یک مرحلهٔ مقدماتی شرایط شکستی دیگر از مبارزه را به عنوان مبارزهٔ اصلی فراهم نماند. چگونه می توان انتظار داشت که رشد مبارزات انقلابی بتواند اختناق را تخفیف دهد. طبعاً برای از بین رفتن اختناق باید عمل اجتنابی آن از بین برود. مگر نه این است که احساس خطر رژیم که خود ناشی از رشد امکانات بالقوهٔ مبارزاتی توده‌ها و نیز رشد مبارزات انقلابی است، علت شخص اختناق است. آیا شاه دلش نمی خواهد کسی در ایران هم مانند فرانسه یا ایتالیا و یا جاهای دیگر یک حزب کمونیستی بی خطر وجود داشته باشد که در عین عرصهٔ جوش نتواند بقدرت برسد؟ اختناق موجود دقیقاً بسبب علت وجود دارد که هرگونه کاهش آن بمعنی خطر مستقیم است که حیات رژیم را تهدید می کند. رشد مبارزات انقلابی

نیز بر اساس ضرورت به اشکال دیگر مبارزه نیز دست خواهیم زد.

آن قسمت از سازمان که امکان کار سازماندهی را از دست میدهد، بطور موقت یا دائم به سلول‌های مربوط به بخش‌های مسلحانه اعزام میشوند. این تبلیغ مسلحانه شرط ضروری امکان ادامه تبلیغ غیر مسلحانه هم هست. تا عضوی امکان کار سازماندهی دارد، کارش سازماندهی است.

رقفا در جایی سازماندهی را مهمترین برنامه مبارزه می‌دانند. اما از نوشته روشن نیست که منظور رقفا از سازماندهی چیست. ما برای چه کاری می‌خواهیم توده‌ها را سازمان بدهیم؟ حتما برای شکست از مبارزه و گسرنده سازماندهی بیخودی که معنا ندارد. بسیار خوب، آن کدام تنگ از مبارزه است که ما باید توده‌ها را برای آن سازمان بدهیم؟ اگر به این سوال پاسخ بکنیم همه چیز روشن می‌شود. اما حالا که رقفا به آن پاسخ نگفته اند ما ناچاریم تمام پاسخ‌های ممکن به این سوال را مورد گفتگو قرار دهیم. بتصور ما منظور رقفا از سازماندهی، یکی از سه کار زیر میتواند باشد:

الف. کار سیاسی و تشکیلاتی با توده‌ها، صرفا به منظور رشد دادن آگاهی آنان.

ب. کار سیاسی و تشکیلاتی با توده‌ها، برای آماده کردن آنها برای شرکت در مبارزه مسلحانه.

پ. کار سیاسی و تشکیلاتی با توده‌ها بمنظور رشد جنبش خود بخودی آنها و برآوردن انداختن مبارزات دموکراتیک برای کارگران و خرده بورژوازی شهر و روستاها و وحدت اکثر شورش‌های دهقانی برای روستائیان.

در صورت اول (مورد الف) فقط تعداد خیلی کمی از کارگران، پیشه‌وران و ندرتا دهقانان هستند که کجکاو و علاقه مند به "علم برای علمند" و ما میتوانیم بآنها اقتصاد

بدانجهت که این خطر را بیشتر و قطعی تر بسازد. در نتیجه اختناق را نیز افزایش خواهد داد. به هر حال، تا آنجا که ما بطور معقول بر اساس تجربه گذشته و تحلیل شرایط موجود می‌توانیم پیش‌بینی کنیم این است که تا قبل از تصرف حکومت بوسیله نیروهای انقلاب به رهبری حزب طبقه کارگر، همواره مبارزه مسلحانه شکل اصلی مبارزه است و حزب طبقه کارگر وجبهه واحد نیروهای انقلاب فقط در پناه آتش اسلحه قادر است تشکیل شود.

■ ■ ■

رقفا به نحو ابهام آمیزی سازماندهی توده‌ها را از کار مبارزه مسلحانه تفکیک می‌کنند و معتقدند که "در مراحل ابتدایی زمینه سازی" باید از مبارزه مسلحانه به عنوان شیوه عمده ای برای آماده کردن توده‌ها و جلب اطمینان توده‌ها و سازماندهی آنان استفاده کرد.

رقفا از مبارزه مسلحانه به عنوان وسیله ای برای ایجاد یک "جو سیاسی مساعد" برای "سازماندهی" یاد میکنند و حتی تا جایی پیش میروند که کار مبارزه مسلحانه را مشروط به یک شرط تکنیکی اضمحلی می‌کنند و می‌گویند:

تکیه روی کلمات از ما است.

و فلسفه و چیزهای دیگر بیاوریم . تازه به چه منظوری ما باید این کار را بکنیم . فرض کنیم که آنها چیزهایی بیاد گرفتند . آنوقت چی ؟

در صورت دوم (در مورد ب) هم باید بگوئیم که سازمانها و گروههای انقلابی در هر حال این کار را میکنند ، یعنی در مرحله فعلی کارگران پیشرو و آگاه را با کار سیاسی روی آنها به مبارزه مسلحانه جلب میکنند ، در آینده این کار را روی اقشار وسیع تر توده ها انجام خواهند داد .

اما در مورد سوم (مورد پ) که بیشتر میتوان احتمال داد ، منظور فقط باشد . البته ما باید با افراد پیشرو و توده ها در حدود مختلف رابطه برقرار کنیم ، آنها را آموزش بدهیم و برای رهبری جنبشهای خود بخودی و رشد دادن این جنبشها تشویق شان بکنیم ولی باید بیاد داشته باشیم که امکان رشد کیفی جنبشهای خود بخودی محدود است . رژیم راه رشد آنها را سد میکند و ما نباید انتظار رشد خطی آنها را داشته باشیم تا رشد کنند و به قیام تبدیل شوند و روزی درست مانند روسیه ، با یک قیام رهبری شده از جانب حزب ، حکومت را سرنگین کنند . چنین چیزی در ایران بهیچوجه نخواهد بود . اولاً این جنبشها را ، چنانکه خود رضا هم یاد کرده اند ، ما باید گذشته از حمایت های معنوی یاد شده مورد حمایت مسلحانه نیز قرار بدهیم ، و ما باید بدانیم که رشد این جنبشها در هر صورت یعنی با حمایت مسلحانه ، ما هم باز محدود است و رژیم سختی آنها را سرکوب خواهد کرد و مبارزه توده ها باید از طریق دیگری به رشد خود ادامه دهد ، یعنی جنگ چریکی .

نهایت فایده جنبشهای خود بخودی این است که یکی آگاهی توده ها را تا حدودی رشد میدهد یکی دیگر اینکه افرادی را برای پیوستن به صفوف مبارزه مسلحانه در درون خود مبروراند و یکی هم اینکه شکست و سرکوب این جنبشها لزوم شکل عالی تری از سازمان و مبارزه را برای توده ها بطور کلی مطرح می نماید . سازمان اصلی مبارزه ، این جنبشها نیست و صرفاً از درون این جنبشها نیز پدید نمی آید . این مسئله را گذشته از اینکه با تحلیل شرایط شخص جامعه ، ما میتوان فهمید ، استدلال گسی تئوریک هم آن را تأکید میکند . این همان چیزی است که لنین آن را تحت عنوان " سر فرود آوردن در مقابل جنبشها " خود بخودی " مورد بحث قرار داده و " سر فرود آوردگان در مقابل جنبشهای خود بخودی " را در انجام همه اکتیویسم و رفرمیسم شهم کرده . سازمان اصلی مبارزه در کنار جنبشهای خود بخودی بوجود خواهد آمد ، با آنها رابطه خواهد داشت ، آنها را رشد خواهد داد و از آنها تغذیه خواهد کرد ولی همواره وجودی مستقل از آنها خواهد داشت . پس وظیفه اصلی ما نمیتواند سازماندهی جنبش خود بخودی توده ها باشد . ما البته در این جنبشها نفوذ خواهیم کرد و آنها را سازمان هم خواهیم داد ، ولی وظیفه اصلی ما یا " بهترین برنامه " ما " سازمان دهی سازمان اصلی مبارزه است . باید توده ها را به گرد چنین سازمانهایی سازمان بدهیم . این قاعده فقط مخصوص ایران نیست ، این قانون عام انقلاب پرولتاریاست است . در روسیه نیز چنین بوده است . در روسیه سازمان های انقلابی روشنفکران - کارگران در کنار جنبشهای خود

طبقه کارگر و احزاب خرد بوزوازی و بوزوازی ملی را بوجود آورد و سپس در اتحاد دوم بر اساس وحدت در برنامه عمل جمعا به جبهه واحد مبارزه تبدیل شوند. در شرایط فعلی هیچگونه امکانی برای ایجاد يك حزب در پناه صرف اصول پنهانکاری وجود ندارد و در آینده هم اگر شرایط استثنائی بی بوجود نیاید، هرگز چنین امکانی وجود نخواهد داشت. فقط سازمانی به حزب انقلابی (چه حزب طبقه کارگر و چه احزاب انقلابی دیگر) تبدیل خواهد شد که یک پوشش تعرض نظامی داشته باشد و این برخلاف تصور دکاتیست‌ها و اپورتونیست‌های مغفوس شده در زیر پرده دکاتیسم، هرگز به معنی تقدم امر نظامی بر امر سیاسی نیست. امر سیاسی همیشه برای ما مقدم است و امر نظامی وسیله ای در خدمت امر سیاسی است. به کارنامه چریک‌های فدائی خلق نگاه کنیم:

سازمان ما نخست از پیوند دو گروه سیاسی درست شده:

یکی گروه جنگ بود که از سال ۱۳۴۶ امر تشکیل حزب را به اوج گیری بیشتر مبارزات خلق و رشد سیاسی مبارزات انقلابی وابسته می دانست، از اینرو از همان سال به کار تدارکات برای عطیات تبلیغی مسلحان مشغول شد و یکی دیگر گروه مارکسیستی رفیق سمعد احد زاده بود که در جستجوی راهی برای تشکیل حزب طبقه کارگر بود که به ضرورت مبارزه مسلحانه رسید. پس در واقع این دو گروه جنگ را به عنوان

بخودی مستقل از آنها به وجود آمدند. از میان این سازمان‌ها، آنهایی که توانسته بودند ارتباط ارگانیک با توده‌ها پیدا کنند، در رابطه با جنبشهای خود بخودی توده‌ها رشد کردند، متحد شدند و سپس به حزب طبقه کارگر تبدیل گردیدند. در کشور ما هم طبق همین قانون عام، سازمان‌های روشنفکری-کارگری در کنار جنبشهای خود بخودی رشد خواهند کرد و آنان که بتوانند اعتماد توده‌ها را بخود جلب کنند، در اتحاد با یکدیگر به حزب طبقه کارگر تبدیل خواهند شد. اما در کشور ما همانند برخی از کشورهای دیگر این قانون عام یک ویژگی مهم دارد و آن اینکه این سازمان‌های انقلابی روشنفکری-کارگری گذشته از اینکه ماهیتا سازمان‌های سیاسی هستند، ولی دارای شکل نظامی هم می باشند، یعنی سیاسی-نظامی هستند. این امر صرفا ناشی از اختناق حاکم است که در تحت آن نمی توان سازمان و تشکیلاتی در پناه صرف اصول پنهانکاری بوجود آورد. پنهانکاری صرف دیگر قادر به حفاظت سازمانهای سیاسی نیست. این قانون خاص جامعه ما و برخی جوامع مشابه است که در عمل انقلابی این خلق‌ها در طی چند دهه گذشته کشف شده.

آنچه مسلم است این است که در جامعه ما فقط این سازمانهای سیاسی-نظامی هستند که میتوانند در جریان رشد خود و پس از تحکیم پیوند خود با توده‌ها، نخست هر چند سازمان بر اساس خط ایدئولوژیک خود متحد شوند و احزاب انقلابی (حزب

دنباله سیاست پذیرفتند، یعنی بر اساس تحلیل عملی
 مشخص از شرایط شخص جامعه، به این نتیجه
 رسیدند که یک سازمان انقلابی فقط در صورتی میتواند
 بماند و رشد کند که شکل نظامی داشته باشد. این
 شکل نظامی فقط در خدمت محتوای سیاسی سازمان
 بوده. پس از این عمل هم، عمل ثابت کرده که این
 رهیافتی درست است، سه سال سازمان چریک های
 فدائی خلق در حالیکه رژیم تمام نیروی خود را برای ملامت
 کردن آن بکار برده دوام آورده و رشد کرده. تمام
 عملیات چریک های فدائی خلق در این مدت، چه
 سلاحانه و چه غیر سلاحانه، همه یک بیک دارای محتوای
 مشخص سیاسی بوده. سازمان با قدمهای منجید
 پیشرفته و تجربه آموخته است. هرگز عملیات سلاحانه
 ما از نظر سیاسی بی معنی و یا دارای یک معنای
 انتفاقی نبوده. با این حساب بینیم که راه رشد
 سیاسی - نظامی برای گروهها و سازمان های انقلابی
 که در شرایط جامعه ما تنها راه رشد یک سازمان
 انقلابی به یک حزب انقلابی است بهیچوجه به معنی
 تقدم امر نظامی بر امر سیاسی نیست. سازمان های
 سیاسی نطفه احزاب سیاسی هستند. این قانون
 عام تاریخ است. در شرایط خفقان آمیز ما هم اگر
 سازمان های سیاسی دارای شکل نظامی هستند، این
 بهیچوجه تعارض با قانون عام ندارد. امر سیاسی
 محتوای مبارزه است و امر نظامی شکل مبارزه. شکل
 مبارزه را هم دیالکتیک شرایط تعیین می کند.

اینکه منظور فقط از "سازماندهی" روشن نیست ولی
 ما در توضیح این واژه بطور خلاصه میگوییم:
 سازماندهی زمانی مطرح است که شکلی از مبارزه
 مطرح باشد و ما چون باید از تمام اشکال مبارزه در
 شرایط لازم استفاده کنیم، بنابراین مبارزات توده ها
 را نیز باید در اشکال مختلف سازمان بدهیم، ولی
 همواره باید به یاد داشته باشیم که شکل اصلی مبارزه
 مبارزه "سلاحانه" چریکی است. این شکل از مبارزه
 در مرحله "فعلی بوسیله" سازمان های سیاسی - نظامی
 اعمال میشود که رشد می کنند و بسا ایجاد ارتباط
 ارگانیک بسا توده ها (از طریق ارتباط بین خط مشی
 مبارزاتی خود با زندگی اقتصادی یا اجتماعی و سیاسی
 توده ها و نیز رهبری اشکال مختلف مبارزه آنها) به
 احزاب انقلابی تبدیل می شوند و این احزاب به سهم
 خود، متحدان جبهه واحد را تشکیل می دهند و ارتش
 واحد توده ای را بوجود می آورند.

— فقط در مورد مبارزه انقلابی خارج و داخل
 کشور می گویند:

"خارج از کشور پس از گذار از مرحله"
 تشکیل سلول های ایران، نقش کمی را به
 عهده خواهد گرفت."

در توضیح این گفته، فقط باید بگوییم که اگر منظور
 مبارزه انقلابی بطور کلی است که هم اکنون هم که
 سلول های مبارزه در ایران تشکیل شده، خارج کشور
 نقش کمی دارد، اما اگر منظور یک گروه یا سازمان

است که اولاً رفقا در مورد تا'کید بر روی عدم امکانات بر روستا اغراق کرده اند و دوماً از امکانات موجود روستا و برخی امتیازات روستا بر شهر یاد نکرده اند و سوماً راههای جبران کننده عدم امکانات روستا را نادیده گرفته اند .

البته عواملی وجود دارد که تمرکز قدرت اعظم و حتی تمام فعالیت گروهها و سازمانهای انقلابی را در مراحل اولیه رشد خود ، در شهر توجیه میکند ، مانند :

- ۱ . لزوم جلب روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه برای تا'مین کارهای لازم اولیه مبارزه .
 - ۲ . لزوم جلب حمایت مادی و معنوی نیروهای مترقی شهر از جنبش .
 - ۳ . امکانات خاص شهر برای گروهها و سازمانهای کوچک ، در مقابل عدم امکان کار این گروهها در روستا .
 - ۴ . تدارک برای کار در روستا .
- ولی چنانکه گفتیم ، این فقط در مورد مراحل اولیه رشد گروهها و سازمان های انقلابی است ، وگرنه کار در روستا باید جزو برنامه باشد و زمینه آن فراهم گردد . تازه ، در مرحله ای از رشد جنبش باید ستاد اصلی مبارزه به روستا منتقل شود . اما باید بسیار داشت که کار در شهر همواره اساسی است . زیرا کار در شهر شرکت وسیع پرولتاریا و روشنفکران انقلابی را در مبارزه و سرانجام تا'مین همزیستی پرولتاریا را بر انقلاب تا'مین می نماید . از نظر تکنیکی هم استفاده از امکانات خاص شهر همواره ضروری است .

شخص است که حرف رفقا درست است . يك سازمان میتواند نخست هسته اصلی خود را در خارج کشور تشکیل دهد و در تلاش تشکیل سلول مبارزه در داخل کشور باشد ، و پس از اینکه موفق به این کار شد ، آنگاه بخشی از سازمان که در خارج می ماند (اگر بماند) نقش کمکی را خواهد داشت .

۲ . جنگ چریکی شهری

رفقا دلایلی در توجیه جنگ چریکی شهری ، به ویژه برای آغاز کار گروههای انقلابی آورده اند که البته بسیاری از این دلایل درست است ولی رفقا تا آنجا پیش رفته اند که امکان کار انقلابی در روستا را مطلقاً نفی کرده اند . در صورتی که امکان تشکیل هسته های مبارزه مسلحانه در روستا ، با مشکلاتی کمتر یا بیشتر به هر حال وجود دارد و سازمان های انقلابی سیاسی - نظامی باید هم در شهر و هم در روستا هسته های مبارزه را بوجود آورند . منتها هم اکنون اگر مشکلاتی برای هسته سازی در روستا وجود دارد ، این مشکلات صرفاً عدم امکانات تکنیکی است . دلایلی را هم که رفقا ارائه داده اند بیشتر اشاره به همین عدم امکانات تکنیکی است وگرنه این مسئله از نظر مارکسیزم - لنینیسم اکنون دیگر حل شده است که در کشورهای مستعمره و وابسته ، يك انقلاب دموکراتیک بدون حمایت دهقانان ممکن نیست . آنچه که در مورد این گفته رفقا می توان گفت این

رفقا علاوه بر دلایل تکنیکی بی که در مورد برتری شهر بر روستا ارائه میدهند، گاهی دلایل استراتژیکی هم در این باره می آورند. مثلا در یکجا می گویند :

"اگر قبول داریم که عناصر پیشاهنگ باید مانند ماهی در دریای حمایت مردم باشند و این اصل همیشه و همه جا مانده باید در نظر گرفته شود، لااقل امکانات امروزه بر پایه روابط و مناسبات تولیدی - اجتماعی شهرها زیاد تر است."

این حرف رفقا به تصور ما از دو نظر نادرست است. یکی اینکه رفقا می گویند که امکان نفوذ در توده شهری بیشتر است و هیچ دلیلی هم در تائید این حرف خود ارائه نمی دهند. باید بگوئیم این حرف صرفا ذهنی است و مبتنی بر هیچ واقعیتی نیست. نیمه پرولتاریای عظیم روستای ایران (خوش نشین ها و دهقانان خیلی کم زمین) بزرگترین بازاری انقلابند. اینان نزدیک به ۸۰٪ روستائیان ایران را تشکیل می دهند. دهقانان میانه حال هم انقلابینند. این دو دسته که اکثریت نزدیک به اتفاق روستائیان ایران هستند آشکارا ناراضی خود را از رژیم نشان می دهند، تنها مانع نفوذ در آنها شرایط حقیقی حاکم است. کار و زمین خواست طموس و نزدیک آنها است. میبینیم که تضاد اساسی در روستا برای خود روستائیان و لا خیلی روشن تر از شهر است و دوما این تضاد مستقیما با دولت است. پس آن کدام شرایط اجتماعی برای جلب حمایت توده ها است که در شهر صاعد تر است ؟

اما از نظر دیگر هم این حرف نادرست است. زیرا اگر هم بر خلاف واقع بپذیریم که امکان نفوذ در توده های شهری بیشتر است، بهیچوجه این ساعت نمیشود که ما از کار در میان دهقانان صرف نظر کنیم و بسرا آسانتر کشیده شویم. ما باید در دریای حمایت توده ها قرار بگیریم، این تنها شرط پیروزی ما است و اگر هم شکلاتی در این راه وجود دارد باید سخت یا آسان بهر حال از میان برداشته شود. هر چند هم که ما بتوانیم حمایت توده های شهری را بدست آوریم، اگر از حمایت دهقانان محروم باشیم، شکست خواهیم خورد. در اینجا ممکن است تصور شود که رفقا در این استدلال خود به مرحله نخست مبارزه نظر داشته اند. البته این حرف درست است ولی باید بگوئیم که در مراحل نخست مبارزه آنچه که توجه بیشتر به شهر را توجیه میکند، بهیچوجه امکان حمایت بیشتر از جانب توده شهری یا عدم حمایت از جانب توده روستائی نیست. بلکه امکانات تکنیکی و نیز امکانات از نظر گاد رهای مبارزه در مراحل نخستین مطرح است.

رفقا در جایی در مورد عملیات (بقول خود رفقا : آکسیون های) سلحانه گروهها و سازمانهای انقلابی می گویند :

"با آکسیون های سلحانه که هسته بیستم حاکم (نظم حاکمیت مسلح و قدرت کامل) را مورد حمله (نه انهدام) قرار

ما بسایند پیروزی بدنیال داشته باشد تا بتواند
 طلسم قدرقدرتی دولت و طلسم ضعف ما را بشکند ،
 چیزی که رقتا خود بر آن تکیه اساسی دارند .

می دهند و به تبلیغ سلحانه میپردازند .*

البته این حرف رقتا کلا درست است ولی از آنجا
 که روی عبارت " نه انهدام " تاکید کرده اند و این
 سخن است برای کسی که در گفته رقتا با دقت توجه
 نکرده باشد سو تفاهم ایجاد کند ، باید این نکته
 را تذکر داد که عطیات سلحانه ما تا " تیر انهدام " می
 بر واحد های دشمن خواهند داشت ولی قدرت کامل
 او را ضمیم نخواهد کرد . بنابراین عطیات ما فقط
 نسبت به قدرت کامل دشمن " حطه نه انهدام " است .
 اما نسبت به جزئی از قدرت و حیثیت او نقش ضمیم
 کننده هم دارد . زیرا اگر چه ما در عطیات سلحانه
 خود دارای هدفی مشخص سیاسی هستیم ، ولی بهر
 حال کم یا بیش ، این عطیات اهمیت نظامی
 هم دارد و نمیتوان آنرا نادیده گرفت . طبیعا در
 مراحل آغاز جنبش اهمیت نظامی این عطیات کمتر
 است و بتدریج افزایش می یابد . درست بدینجهت
 است که عطیات سلحانه ما عطیات سیاسی - نظامی
 است . بنابراین حتی در آغاز جنبش هم ، نه تنها
 الزامی در این نیست که حملات سلحانه ضمیم
 کننده نباشد ، بلکه تا " تیر انهدام " کننده حملات ما اگر
 چه زیاد مورد نظر نیست ، ولی بهر حال ضرر هم
 نیست . البته لازم به یاد آوری است که خود رقتا در
 جایگاه به توجیه جنگ چریکی شهری می پردازند ،
 خود به ضربه پذیری نظامی دشمن در شهر ها توجه
 اساسی دارند . گذشته از این ، اگر از نظر خط اصلی
 عقاید رقتا هم به موضوع بنگریم ، میبینیم که حملات سلحانه

ب- نکاتی در مورد طالعبد بسته روم

۱- دوایراد صوری

۱-۱ . به نظر ما بکار بردن واژه های فاکتور ،
 رادیکالیزه ، پولاریزه ، دموالیزه ، آلترناتیو ، استروکسور ،
 آکسیون و غیره از جانب ما نادرست است . به
 این کار ، با توجه خاصی که رقتا (بحق) به توده ها
 دارند ، نا سازگار می نماید . بکار بردن واژه استروکسور
 بجای ساخت یا بنیان ، اگر گریزاز فرهنگ ملی ، یعنی
 چیزی که ما را به توده هایمان پیوسته می دهد ، نباشد
 لافل چنین می نماید و حتی همین هم برای ما نا مطلوب
 است .

۱-۲. "اقدام ضد انگیزه ای" یک اصطلاح اجتماعی است که یک کارشناس نظامی ضد انقلاب (نویسنده کتاب "شوشگر") بکار برده است. حمایت توده ها از انقلابین انگیزه هائی گوناگون و انتقاسی نیست که بتوان با اقدامات ضد انگیزه ای مقابله با آن پرداخت. حمایت توده ها از انقلابین ناشی از خصلت انقلابی موقعیت طبقاتی آنان است. رفرم فقط می تواند در شرایطی خاص، به مقاری محدود و برای مدت محدود در این خصلت اثر خنثی کننده داشته باشد. اما چرا ما بجای رفرم بگوئیم "اقدامات ضد انگیزه ای"؟

۲. در مورد "شیوه" تولید ماقبل سرمایه داری در ایران. گفته های رفقا در مورد تاریخ ایران از آغاز تا عصر مشروطه، چه از نظر مبانی تئوریک و چه از نظر انطباق با واقعیت تاریخی ایران، درست نیست. رفقا نظام های اجتماعی را بصورت قسایع ساده ای میگردند که سوالی و ارتباطشان مهتی بر قانونضدی مشخصی نیست. بهتر است موضوع را تشریح کنیم:

قطعا منظر رفقا از "شیوه" تولید "شیوه" فنی تولید نیست، بلکه شیوه اجتماعی تولید است که مجموع نیروهای تولیدی و روابط تولیدی جامعه است، یعنی نظام اجتماعی. شیوه فنی تولید در تاریخ تا کنون فقط دارای سه نوع بوده که بدین ترتیب از پی هم ظاهر شده: شیوه تولید دستی، شیوه تولید ماشینی و شیوه تولید خود کار. اما شیوه اجتماعی

تولید دارای پنج شکلتندی مختلف است: "شیوه" تولید اشتراکی نخستین، شیوه تولید برده داری، شیوه تولید فئودالی، شیوه تولید سرمایه داری و شیوه تولید کمونیستی. برخی، این تقسیم بندی را تنگ نظرانه می پندارند و از پیروان این تقسیم بندی بعنوان جزئین و غیره یاد میکنند. آنها میگویند: "این قالبی پیش ساخته برای بررسی تاریخ جوامع است و نمیتوان تاریخ تمام جوامع را در این قالب گنجاند، زیرا هر جامعه مختصات خودش را داراست". بر این انتقاد، یک شیوه تفکر امپرسیونی (تجربه گرایی) حاکم است، زیرا جامعه یک پدیده مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش دارای قانونضدی مشخصی است. کلیات این قانونضدی برای تمام جوامع یکسان است و در عین حال هر جامعه ای دارای ویژگی خاص خود است، اما این ویژگی بهیچوجه نمیتواند نفی کلیت کند. تصور مخالف این، امپرسیونیست است. البته جوامع مختلف میتوانند به علت موقعیت خاص طبیعی خود و نیز عوامل خارجی (تاثير جوامع دیگر)،

۱. لازم به یاد آوری است که تاثيرات محیط طبیعی در تریخ و یا کند کردن سرعت تکاملی جامعه خیلی کمتر از تاثيراتی است که برخورد جوامع دیگر میتواند داشته باشد و اصلا ایند وقت باقیات نیستند.

۱-۲. "اقدام ضد انگیزه ای" يك اصطلاح ارتجاعی است که يك کارشناس نظامی ضد انقلاب (نویسنده کتاب "شورشگر") بکار برده است. حمایت توده ها از انقلابین انگیزه های گوناگون و انتقاسی نیست که بتوان با اقدامات ضد انگیزه ای به قباله با آن پرداخت. حمایت توده ها از انقلابیون ناشی از خصلت انقلابی و مقیمیت طبقاتی آنان است. و فرم فقط می تواند در شرایطی خاص، به مقداری محدود و برای مدتی محدود در این خصلت اثر خنثی کننده داشته باشد. اما چرا ما بجای فرم بگوئیم "اقدامات ضد انگیزه ای" ؟

۲. در مورد "شیوه" تولید ماقبل سرمایه داری در ایران. گنه های رفقا در مورد تاریخ ایران از آغاز تا عصر مشروطه، چه از نظر مبانی تئوریک و چه از نظر تطبیق با واقعیت تاریخی ایران، درست نیست. رفقا نظام های اجتماعی را بصورت وقایع ساده ای مینگرد که تساللی و ارتباطشان مبتنی بر قانونگذاری شخصی نیست. بهتر است موضوع را تشریح کنیم:

قطعاً منظور رفقا از "شیوه" تولید، "شیوه" فنی تولید نیست، بلکه شیوه اجتماعی تولید است که مجموع نیروهای تولیدی و روابط تولیدی جامعه است، یعنی نظام اجتماعی. شیوه فنی تولید در تاریخ تا کنون فقط دارای سه نوع بوده که بدین ترتیب از پس هم ظاهر شده: شیوه تولید دستی، شیوه تولید ماشینی و شیوه تولید خود کار. اما شیوه اجتماعی

تولید دارای پنج شکلبندی مختلف است: شیوه تولید اشتراکی نخستین، شیوه تولید سرمایه داری، شیوه تولید فئودالی، شیوه تولید سرمایه داری و شیوه تولید کمونیستی. برخی، این تقسیم بندی را تنگ نظرانه می پندارند و از پیروان این تقسیم بندی بعنوان جزیبین و غیره یاد میکنند. آنها میگویند: "این قالبی پیش ساخته برای بررسی تاریخ جوامع است و نمیتوان تاریخ تمام جوامع را در این قالب گنجاند، زیرا هر جامعه مختصات خودش را داراست." بر این انتقاد، يك شیوه تفکر امپریستی (تجربه گرایی) حاکم است، زیرا جامعه يك پدیده مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش دارای قانونگذاری شخصی است. کلیات این قانونگذاری برای تمام جوامع یکسان است و در عین حال هر جامعه ای دارای ویژگی خاص خود است، اما این ویژگی بهیچوجه نمیتواند نفی کلیت کند. تصور مخالف این، امپریستی است. البته جوامع مختلف میتوانند به علت موقعیت خاص طبیعی خود و نیز عوامل خارجی (تاثیر جوامع دیگر)،

۱. لازم به یاد آوری است که تاثیرات محیط طبیعی در تسریع و یا کند کردن سرعت تکاملی جامعه خیلی کمتر از تاثیراتی است که برخورد جوامع دیگر میتواند داشته باشد و اصلاً ایندو قابل قیاس نیستند.

این انحراف خنده آور جغرافیاگراسی نمیتواند هیچ وجه تشابهی با مارکسیزم داشته باشد. سر رشته این دانشمندان مارکسیست‌نمای بورژوازی و تیغ‌فروگ کمیونیست سابق بین الطل سوم و مرتد بعدی است که حتی سوسیالیزم را استبدادی شرقی مینامید که گویا در غرب هرگز رخ نخواهد داد، یعنی بقول او سوسیالیزم هم ناشی از موقعیت آب در شرق است. ویژگی یکی از عوامل طبیعی ممکن است بتواند کمابیش تا تیری در شکل زندگی اجتماعی یک جامعه داشته باشد و ویژگی‌هایی در نظام های اجتماعی آن جامعه ایجاد کند، ولی چگونه ممکن است بتواند مسیر کاملاً متمایزی برای تکامل یک جامعه بوجود بیاورد. نظام اجتماعی، شکل صف آرائی انسان در مقابل طبیعت است. ممکن است ویژگی طبیعی طبیعت مانند کم آبی، گرما، سرما و غیره در شکل این صف آرائی ویژگی‌های ناچیزی ایجاد کنند، ولی اساس این صف آرائی و جوهر تکامل آن، همانا ماهیت انسان، یعنی قدرت ابزار سازی او است. برفهای سنگین هرگز سبب درگونی زندگی اجتماعی مردم واشنگتن نخواهد شد و نظام اجتماعی ویژه ای برای آنان خلق نخواهد کرد، بلکه سبب اختراع ماشین برف پاک کن و یا ماشین که آب گرم به خیابانها بیاشد میگردد. عکس این جریان سبب اختراع کولر میگردد و این هر دو در نظام اجتماعی واحدی میتوانند صورت گیرند. البته هرچه به عقب بر میگردد، یعنی به دورانهای گذشته تاریخ نگاه میکنیم، مبینیم که تا تیر ویژگی عوامل طبیعی بر شکل زندگی انسان بیشتر بوده است، ولی هرگز به آن حدی

یک نظام اجتماعی را خیلی سریع از سر بگردانند و پسا تقریباً از سر بگردانند و از روی آن بجهند، ونیز هر یک بصورت کمابیش ویژه ای از سر بگردانند، ولی هیچ جامعه ای نمیتواند قانونمندی کاملاً جداگانه و متمایزی برای تکامل خویش داشته باشد. جامعه یک پدیده مشخص است که دارای یک قانونمندی عام است. هیچ جامعه ای را در هیچ کجا نمیتوان تصور کرد که مثلاً در مرحله ای از رشد آن زبان و یا مذهب بوجود نیامد. البته در عین حال باید بیاد داشت که مذاهب و زبانهای تمام جوامع با یکدیگر فرق دارند. هر یک دارای ویژه گی هائی است، اما کلیت و عملکرد همه آنها یکی است. یا اینکه مثلاً، فتودالیزم ایران از فتودالیزم چین و فتودالیزم فرانسه و غیره متمایز است، ولی در عین حال همه در کلیات با یکدیگر وحدت دارند.

اما در مورد "روش تولید آسیائی". طبق آنچه که گفته شد، روش تولید آسیائی، برخلاف ناشی نمیتواند یک روش مشخص تولید، یعنی یک نظام اجتماعی باشد. روش تولید آسیائی ویژگی برده داری و فتودالیزم بسیاری از کشورهای شرق است. این اصطلاحی است که خود مارکس نخست آنرا بکار برده و در آن دچار تصامح شده. همین را دانشمندان مارکسیست‌نمای بورژوازی گرفته اند و بزرگش کرده اند و سرانجام به این نتیجه رسیده اند که شرق راه تکامل کامل مجزائی دارد و ایمن ناشی از موقعیت آب در شرق است. روشن است که

۱. میگویند کمبود آب در شرق سبب شده که فقط دولت مرکزی قادر باشد تا تسهیلات آبی ایجاد کند.

نمیوانسته باشد که بتواند سیر تکاملی جامعه را عرض کند و نظام های اجتماعی کاملا متفاوت بیافریند. اساس وجوه تکامل انسان، ماهیت او، یعنی قدرت ابزار سازی او است، عوامل طبیعی فقط شرایط تکامل انسانند. این حرف منطبق با اصول اساسی دیالکتیک است.

رقفا معتقدند که در ایران پس از نظام اشتراکسی نخستین (کمون های اولیه)، "روش تولید آسیائسی" برجای آن نشسته، در حالی که می دانیم و حتما رقفا هم شکی ندارند که در روم باستان و یونان و بسیاری کشورهای دیگر، برده داری جانشین نظام اشتراکسی نخستین شده، یعنی بنابر این حرف، نظام اشتراکسی نخستین در ایران تبدیل به "روش تولید آسیائسی" شده ولی در مثلاً روم و یونان و غیره تبدیل به نظام برده داری. با این حساب چگونه می توان اعتقاد داشت که در همین ایران، درست مانند روم و یونان و همه جوامع دیگر سرمایه داری به سوسیالیسم و بعد کمونیسم تبدیل شود. چرا در این مورد قانسون عماد صادق است، ولی در آن مورد صادق نیست؟ آیا از نظر پایه فلسفی یک ناسازگاری بین این دو اعتقاد وجود ندارد؟ بنظر ما، رقفا از ماهیت سیاسی این به اصطلاح نهضت طبقاتی اخیر "روش تولید آسیائسی" با خبر نیستند.

بهر حال، از نظر تئوریک می بینیم که نظریه رقفا در مورد تاریخ ایران درست نیست. اما به بینیم واقعیت زنده، تاریخ ایران در این مورد چه می گوید، آیا این گفته را تا به پید می کند؟

در ایران باستان هیچ شکی در وجود روابط برده داری نمی توان داشت. بنا های عظیم ایران باستان که در بسیاری از نقاط ایران بقایای آن یافت می شود، خود دلیل زنده ای بر وجود برده داری در ایران باستان است. این بنا ها همه از نوع خاص بنا ها می است که فقط با کار برده می توان آنها را ساخت و فی المثل با نوع بنا هایی که بوسیله بیگار ساخته میشوند (آثار تاریخی اصفهان) تفاوت اساسی دارد. در حالیکه این بنا ها شباهت کامل با بنا های برده داری روم و یونان دارد.

اسناد تاریخی بسیاری هم که برجای مانده، همه وجود برده داری در ایران باستان را تا به پید می کنند. در امپراطوری عظیم هخامنشیان از تمام نژاد ها برده وجود داشته است. در مورد اسناد خزانه تخت جمشید که عده ای (مانند دکتر خنجی و غیره) روی آن جار و جنجال بر راه انداخته اند، باید گفت این حواله ها اولاً با اسناد گاران داده می شده و دوماً این اسناد بهیچوجه نمی تواند حواله مزه باشد. این اسناد حواله جیره است که گاهی هم مقداری اعمام پولی همراه آن بوده است. وجود روابط مسزوری در آن زمان، در میان آن همه برده، لزوماً یک مسزوری بزرگ بازرگانی و بدنبال آن یک مسزوری بزرگ تولیدی را ایجاد می کند و چنین چیزی با عقل سالم جور در می آید. شاید کسانی که جار و جنجال مسزور در تخت جمشید را بر راه انداخته اند و از اسناد خزانه تخت جمشید به عنوان سند یسار می کنند، حتی مشن یکی از این اسناد

را هم نخوانده باشند . سابقه سیاسی این آدمها
(مانند دکتر خنجی) ماهیت تمام اعمالشان را روشن
می کند .

برخی تصور می کنند که این برده داری فقط
برده داری متمرکز دولتی بوده و آنهم فقط برای ساختن
ها و کارهای دیگر دولتی و برده داری در سایر امور
تولیدی وجود نداشته . این حرف هم غلط است . اولاً
چنین چیزی قابل قبول نیست که در جامعه ای از برده
فقط برای کار مشخص استفاده کنند . دوماً معنی واژه
برده (بر + ده) این ادعا را رد می کند . سوماً واژه
بنده که در زبان پهلوی بنده بوده روشن می سازد که
شایع مهم و اصلی تهیه برده مانند روم و یونان باستان
همچنان اسیران جنگی بوده و دلیلی ندارد که در ایران
بر خلاف جاهای دیگر ، اسرای جنگی را فقط بکار شخصی
بکارند و از این قاعده هم تجاوز نکنند . واژه " آن -
شهرک " هم که معادل " برده " است این معنی را تأیید
می کند . در نتیجه در دولتهای جهانگشای اسیران
باستان برده های بسیار فراوانی می توانسته وجود
داشته باشند . چهارماد روی پلنگان تخت جمشید
تصویر وجود دارد که دارند به دربار شاه هدیه
می برند . در میان این هدایا هم پارچه ، هم جواهر
هم احتشام و هم برده دیده می شود . پنجماً اسنادی

۱ . لازم به یاد آوری است که اسناد یاد شده فقط
بعنوان نمونه آورده شده و گسترده اسناد
شاید اینها فراوان است .

در باره خرید و فروش برده وجود دارد (بکتاب اشکا -
نیمان دیاکونوف مراجعه شود) . مسئله زیاد مهمی که
در اینجا مطرح است این است که در ایران هم مانند
چین و مصر و غیره در کنار روابط برده داری ، کشاورزان
آزادی (غیر برده) هم وجود داشتند که بدولت بهره
مالیات می پرداختند . البته این کشاورزان مالیات پرداز
در روم و یونان باستان نیز وجود داشتند (گسن ها) ،
منتها تعداد آنها در ایران و چین خیلی زیاد بوده
بطوری که می گویند در این کشورها برده داری وجود
لایز در کنار هم وجود داشته اند . با اینحال روابط
تولید برده داری تا زمان اشکانیان روابط تولید حاکم
بود .

لازم به یاد آوری است که چه در عصر برده داری و چه
در عصر فئودالی در ایران ، سرخسی از جماعت های
اشترالی نخستین (کمن های اولیه) شکل و سازمان
خود را تا حدودی حفظ کرده بودند و فقط بدولت
و یا حاکم ، مالیات دسته جمعی می پرداختند . بقایای
این جماعت ها تا همین اواخر ، یعنی حتی تا سالیهای
قبل از اصلاحات ارضی هم مشاهده می شد . این
جماعت های مالیات پرداز در واقع هیچ فرقی با رعیت
یا بقول اروپائیان " سرف " نداشتند فقط بطور دسته
جمعی تولید می کردند و بصورت دسته جمعی هم بهره
مالیات میدادند . وجود این جماعت های مالیات پرداز
در ایران هم چیز عریس نیست . هم در اروپای غربی ،
هم در روسیه و هم در جاهای دیگر ، این جماعتها
مشاهده شده اند . در عرب آنها را " سارکا " و در روسیه

آنها را "ابو شعینا" می گفتند .

بهر حال ، روابط تولید فتودالی از زمان اشکانیان در ایران شروع به رشد کرد و حاکمیت را در عصر ساسانیان بدست آورد . در عصر ساسانیان عفت خاندان بزرگ و معروف فتودال قارین و سوران و مهبران و غیره وجود داشتند . در این دوره البته بغضایانی از روابط تولیدی برده داری وجود داشت ولی حاکم نبود . حمله اعراب به ایران سبب احیای مجدد روابط تولیدی برده داری شد . در مزارع برخی از شیخ های عرب حتی ۵۰۰۰ برده کار میکردند . اما این احیا موقتی بود و فقط ۲۰۰ سال سیر تکاملی جامعه را عقب انداخت باز دوباره فتودالیزم رشد کرد و مسیر خویش را پیچود تا اینکه در اواخر دوره قاجاریه سرکشته "بورژوازی پیدا شد . اشکال مختلف مالکیت مشروط ارثی و غیر ارثی ، مالکیت غیر مشروط و مالکیت موات عسیریه و مذهبی ، چه پیش از اسلام و چه پس از آن ، در طوسی دوران فتودالیزم ایران وجود داشته است . چیزی که در فتودالیزم ایران اهمیت دارد ، با نگرش یک اشرافیت فتودالی کهنسال است . یعنی هجوم ها و لشکر کشیها سبب تعویض خاندانهای فتودال حاکم میگردد و همین امر سبب میشد که اشرافیت کهنسال فتودالی ما ننسد بسیاری از کشورهای دیگر پا نگردد . بر خلاف گفته رفقا ، فتودالیزم در ایران به استحکام و قدرت کامل هم رسیده است . فتودالیزم ایران دارای یک عصر ۱۵۰۰ ساله است . خاندانهای فتودال عسوس میشدند ، ولی فتودالیزم بر جای میماند و مسیر تکاملی خویش

را می پیچود . ۱

رفقا گفته اند : " در فقدان هرگونه آمار وسیع و جامع راجع به شیوه های مختلف تولید دیگر ، میتوانستیم منطقا * استنتاج کنیم * .

در اینجا روشن نیست که منظور رفقا از کلمه "منطقا" چیست . در واقع میتوان گفت که رفقا برای تحلیل تاریخ ایران بجای مراجعه به واقعیت زنده تاریخ ، بنا بر گفته یاد شده ، به تخیل متوسل شده اند و چسب دلیل آورده اند که آمار وسیع و جامع وجود ندارد . باید گفت که تاریخ را بویژه تاریخ ایران قبل از سرمایه داری را که نباید از روی آمار مطالعه کرد ، تاریخ را معمولا از روی اسناد و مدارک مطالعه میکنند . در مورد تاریخ ایران قبل از اسلام که البته اسناد و مدارک نسبتا کم است ولی بهر حال وجود دارد مانند آثار ساجستان شناسی (سنت نوشته ها ، مجسمه ها ، ساختمانها ،

۱ . لازم به تذکر است که این با نگرش اشرافیت فتودالی و تعویض شدن خاندانهای فتودال هم نباید نمونه های زیادی داشته باشد ولی برای همه های ایران درست نیست . مثلا در شیراز خانواده "سوم" از معروفترین فتودالهای منطقه هستند و میدانیم که در دیوان حافظ از جد آنها (حاجی قوام) سه کسرات یاد شده . در کردستان خانواده "ارسدن حاققه" تاریخی زیادی دارد . در کرمان و در بسیاری از نقاط فتودالهای زردشتی دیده میشود ، بهر حال این مسئله قابل تسامل بیشتری است و نمیتوان مسئله "پانگرس" اشرافیت فتودالی در ایران را بعنوان بنی اصل بدیوت . * تکیه بر روی کلمات از ماست - چتریکهای فدائی خلق .

در درجه اول اهمیت قرار دارد. ما حتی اگر امکان یک تحقیق آکادمیک هم درباره تاریخ کشورمان داشته باشیم باز باید نخست تحقیق‌های مارکسیست‌ها را در باره تاریخ ایران بخوانیم، زیرا هر کس بخواهد از جایی شروع کند که دیگران تمام کرده‌اند، مثلاً مصالعه در تاریخ ایران بعد از اسلام از جانب ما، بدون بهره گرفتن از آثار پتروشفسکی، بارتولد و غیره (چه بطور مستقیم و چه غیر مستقیم) از نظر شک تجرب‌آور و از نظر نتیجه‌ای که به بار می‌آورد ارتجاعی و ضد علمی است. علم یک سیستم بهم پیوسته است.

اما در مورد تاریخ ایران پس از انقلاب مشروطیت، آنچه را که رفقا درباره ظهور سرمایه داری از آغاز انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید می‌گویند کلاً درست است. ولی در مورد باقی ماندن بقایای شیوه‌های تولید فئودالی و "حتی قبل از فئودالی" و از جمله "نظام کهنه آسیائی" اشاراتی شده است که مسلماً مبتنی بر تصور عینی مشخصی نبوده. پرسیدنی است، آنچه را که از بقایای روابط تولید فئودالی برجای مانده تا چه اندازه است؟ آیا این بقایای فئودالیزم واقعا آنقدر است که ارزش گفتن داشته باشد؟ از این گذشته روابط قبیل فئودالی به چه معنی است؟ "شیوه" های تولیدی دیگر "چیست؟ نظام کهن آسیائی کدام است؟ در کجای ایران چنین چیزهایی وجود دارد؟

۳. در مورد روابط تولیدی در جامعه ایران

گـونـی

رفقا نخست می‌گویند:

سکه‌ها، ظروف و غیره) و کلمات (که از طریق واژه‌شناسی مطالعه می‌شود)، نوشته‌ها و آثار خطی (اگر چه محدود) نوشته‌های نویسندگان باستانی خارجی درباره ایران و غیره. در مورد تاریخ ایران پس از اسلام هم که اسناد و مدارک بسیار فراوانی وجود دارد، از اسناد و مدارک باستان‌شناسی گرفته تا آثار کتبی بسیار فراوان و متنوع. کثرت و اهمیت این آثار سبب شده بود که انگلیسی‌فکر یاد گرفتن زبان فارسی بیفتد که البته این کار انجام نشد. البته استفاده از این مدارک برای ما (رفقا) بسود و بسایل ممکن نیست: یکی اینکه امکانات علمی استفاده از آنها را نداریم و یکی دیگر هم اینکه فرصتی برای انجام چنین کاری نداریم. ولی خوشبختانه این اسناد و مدارک مورد توجه دانشمندان مارکسیست واقع شده و استفاده‌های فراوانی از آنها کرده‌اند. در نتیجه آثار ارزنده‌ای در مورد تاریخ مناسبات اجتماعی کشور ما نوشته شده. مثلاً کتاب "کشاورزی و مناسبات ارضی عهد مغول"، این کتاب حاصل در حدود چهار سال تحقیق پتروشفسکی است، یا کتاب تاریخ ماد دیاکونسوف یا آثار ارزنده بارتولد یا ده‌ها ایرانشناس و تاریخ‌سازان مارکسیست دیگر^۱. بنابراین برای مطالعه در تاریخ ایران در هر سطحی، اسناد و مدارک کفایت وجود دارند و برای ما اسناد و مدارک مارکسیستی در این باره،

۱. البته دانشمندان غیر مارکسیست نیز مانند کریستین سن و غیره کارهای پرارجی در این زمینه کرده‌اند ولی حتی از نظر کمی هم سهم آنها در تحلیل و تفسیر تاریخ ایران کمتر از مارکسیست‌ها است.

تر از مواجعا است . تازه اگر رقفاً دقیقتر از این هم حرف میزدند و می گفتند : ایران يك کشور سرمایه داری وابسته است با ز این گفته سود شخصی نداشتن زیرآ رشد نا موزون بورژوازی کبرادور در کشورهای مختلف وابسته نیز در بخشهای مختلف اقتصادی هر یک از این کشورها (کشاورزی ، صنعت ، بازرگانی) وجود دارد که در تعیین خصلت انقلاب این کشورها دارای اهمیت زیادی است . باید متلاً می گفتند که در ایران يك بورژوازی کبرادور خصوصی قوی و متمرکز در رانگانی امور مالی و بانکی و صنایع مونتاژ ، يك بورژوازی کبرادور بوروکراتیک قوی و وسیع که منبع اصلی سود سرمایه - گذاری دولتی در امور مالی و بانکی و صنایع استخراجی است ، وجود دارد و در عین فقدان تعمیری سروروری ملی ، يك خرده بورژوازی تجاری وابسته در شهرها و ندرتا در روستا ، يك خرده بورژوازی کوچک سرمایه دهقانی ، يك خرده بورژوازی عظیم فقیر و ورشکسته دهقانی (نیمه پرولتاریای روستا) ، يك خرده سرورور فقیر در شهر (نیمه پرولتاریای شهر) باصافه پیدا طبقه کارگر در حال رشد ، سایر طبقات جامعه ایرانی را تشکیل میدهد . این صرح مشخص ساله است که اگر مطالب گفته شده درست باشد ، که خوب چیزی روشن شده است و اگر این مطالب درست نباشد باز بهر حال ساله بطور مشخص مطرح شده است و کسی دیگر میتواند نکات نادرست آنرا تذکر دهد و کم چیزی روشن شود ، اما نقطن اینکه بواسط تولیدی در ایران سرمایه داری است و در رانگانی

" برای آنکه تعیین کنیم که انقلاب میهن ما چگونه انقلابی است باید در واقع بهر ازیم به اینکه مناسبات تولیدی ما چگونه مناسباتی است ."

و چند سطر پائین تر میگویند :

" اگر قبول کنیم که مناسبات امروزه ، مناسبات تولیدی سرمایه داری است ، باید بپذیریم . . ."

و سپس مطالبی در باره " جامعه سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی بطور کلی می گویند و در جایی هم بطور ضمنی و انتقادی به " رشد کمتر پرولتاریا چه از نقطه نظر تعداد و چه از نقطه نظر کیفیت " در ایران اشاره میکنند که البته با اظهار نظر کلی رقفاً نا سازگار است .

در مورد این مطالب باید گفت که گفتن اینکه روابط تولید در ایران سرمایه داری است ، هیچ چیزی را روشن نمی کند و گفته های یاد شده " رقفاً در باره " جامعه سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی " بدیهیاتی است که ذکر آن هم نویسنده و هم خواننده را از پرداختن بمسائل اصلی باز میدارد . کتابهای کلفتی نسا گون در باره " نظام سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی نوشته شده است و اینها همه ، البته زیر بنایی برای حل مسایل ما هستند ، ولی هیچ يك مسئله انقلاب ما را بطور مشخص حل نمی کند . رقفاً میگویند : " روابط تولید در ایران سرمایه داری است " بسیار خوب ، میدانیم که روابط تولید در متلاً فرانسه هم سرمایه داری است ، آیا انقلاب ما مانند انقلاب فرانسه خواهد بود ؟ مسلماً نه . هزار تکه " باریک

و در تشکیلات و پیرائیت انقلابی ، در رفع
نقصانها ، کوشش کرده و آمادگی کار
سیاسی - انقلابی ، در توده های
کارگران را در خود از پیش فراهم آورند .

در واقع در اینجا تاسیس مساله شده است . آن
هم تاسیس مساله ای فوری و فوری که باید در دستور
کار موری " فرار گیرد . علیرغم نظر رفقا ، مساله ای که
در دستور روز کار گروهها و سازمانهای انقلابی قرار
دارد ، به هیچوجه نمیتواند فقدان جنبش وسیع
خود بخودی کارگران و کوشش در راه رفیع (؟) !
این نقصان باشد . بلکه کم به ارتقا کیفیت جنبشهای
خود بخودی و رهیابی برای ایجاد ارتباط بین مبارزه
سلاحانه سازمانهای انقلابی پیشاهنگ با جنبشهای
خود بخودی است که میتواند یک مساله اساسی برای
جنبش مسلحانه باشد .
در جایی هم رفقا میگویند :

" تسلط رژیم پلیسی در کارخانه ها
و کارگاه ها بدرجه ای است که کار سیاسی
ترویجی ، تبلیغی و تشکیلاتی وسیع میسر
کارگران غیر ممکن شده است ."

و پس از چند سطر دیگر در همین مورد اضافه
میکند :

" اگر چه نمیتوان این مثالها را بر همه
محیطهای کارگری بصورت مطلق گسترش داد ."

جمله اول گفته رفقا که البته درست است ، اما
در مورد جمله دوم ، بصورت ما این فقط یک تردید
ساده است و چنانکه واقعیت عینی نشان میدهد این
مطلب را " بر همه محیطهای کارگری " در شرایط امروزی

کلی درباره نظام سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی ،
نه تنها طرح مساله بصورت مشخص نیست ، بلکه
از طرح مشخص مساله جلو میگیرد و فقط ما را براه حل
- های کلیشه ای دگماتیستی میرساند .

۴ . در مورد جنبش کارگری

رفقا مضامینی بصورت خبری درباره جنبش کارگری
ایسران میگویند و لی هیچ سندی برای این اخبار ارائه
نمیدهند و خواننده یا مجبور است هم به استنباط
و هم براساس تئوس نویسنده اعتماد کند و یا مجبور است
خود برای قضاوت درباره این گفته ها به تحقیق
مستقل بپردازد که اغلب این کار در عملی نیست .
مثلا رفقا میگویند :

" در عرض ده سال اخیر بین از جنس
اعتصاب و تظاهرات کارگری بوقوع نپیوسته
است . این اعتصابات و تظاهرات خود -
بحدوی بوده ."

البته در خود بخودی بودن اعتصابات ده ساله
اخیر که حرنی نیست و لی اینکه در دهساله اخیر
بین از چند اعتصاب و تظاهرات کارگری بوقوع نپیوسته
است ، یک خبر نادرست است و خواننده بسی اطلاع
این موضوع را نخواهد فهمید .

رفقا پس از ذکر مطالبی درباره جنبش کارگری
در ایران ، چنین نتیجه میگیرند که :

" با فقدان جنبش کارگری وسیع و خود بخودی
در ایران ، عناصر آگاه انقدری باید با
مشخص کردن و تحلیل دقیق از این فقدان
را در دستور کار موری خود قرار دهند

ما "بصورت مطلق" میتوان گفتن دارد .

۵. در مورد جنبش دهقانانسی
رفقا در مورد جنبش های دهقانی میگویند :

" در وضع مشخص کنونی ، بعلمت موفقیت
نسبی برنامه های رژیم ، بعلمت تسلط
رژیم حاکم ، بعلمت عقب ماندگی نسبی
جامعه روستائیس و بالاخره بعلمت تصور
سازمانهای سیاسی در گذشته ، خیزش های
دهقانی کمتر از حدی است که نمرایط
بسیار بسد زندگی مادی آنها حکم میکند ."

برسیدنی است موفقیت نسبی برنامه های رژیم
چیت ؟ رژیم در چه ناری موفق شده است و موفقیت
او در مقایسه با چه چیزی نسبی است ؟ عقب ماندگی
نسبی جامعه روستائیس یعنی چه ؟ جامعه روستائیس
از چه لحاظ و نسبت به چه چیزی عقب مانده است ؟
خیزش های دهقانی چه ربطی به تصور سازمانهای
سیاسی گذشته دارد ؟ در واقع رفقا ساله " جنبش
خود بخودی دهقانی را با ساله " مبارزه " انقلابی
سازمان یافته در روستا در آمیخته اند . بعد هم
رفقا حرفهایی کلی در مورد آینده " مبارزات
روستائیان گفته اند که برای ما مربوط به آینده های
دور است و فعلا ساله " مشخصی را مطرح نمی کند .

۶. در مورد جنبش های دانشجویی

رفقا سالهای ۴۹ - ۱۳۴۲ را دوران فترت
نسبی مبارزات دانشگاهی میدانند و در توجیه
علت آن میگویند :

" ضعف ظاهری دوران فترت نسبی
نه به دلیل سرکوب کامل بوسیله ارتجاع
و یا توافق توده های دانشجویی با رژیم
شاه ، بلکه بعلمت انتقال انرژی مبارزاتی
به قطبهای جدیدی بوده است ."

صرف نظر از لغات " ظاهری " و " نسبی " ،
گفته یاد شده ، هم از نظر شواهد عینی و هم از نظر
استدلال نادرست است . زیرا اولاً " انرژی مبارزاتی
قطبهای جدید " (یعنی مبارزات انقلابی خنجر از
دانشگاه) را بیشتر دانشجویان سالهای اخیر تشکیل
میدهند ، نه دانشجویان دوره " فترت . ثانیاً ساله
بصورت انتقال مکانیکی یک کیت از نقطه ای به
نقطه دیگر در نظر گرفته شده و این منافذی است .
حقیقت این است که این دو نوع مبارزه در یکدیگر
تاثیر دیاکتیکی دارند . رشد مبارزات دانشجویی
سبب پروردن افراط سیاسی میشود و با اصطلاح یک
کلاس تهیه است و رشد مبارزات انقلابی بیرون
از دانشگاه نیز در رشد مبارزات دانشگاهی اثر
متقابل میگذارد . فترت مبارزات دانشجویی " بعلمت
انتقال انرژی مبارزاتی به قطبهای جدید " نبود ،
بلکه این فترت که با فترت عمومی مبارزات سیاسی
در سطح جامعه همراه بود ، بصورت کلی ناشی از تهاجم
همه جانبه رژیم و میدان نهمی کردن رهبران قدیمی
مبارزه (رهبران حزب توده و جبهه ملی) بود .
رژیم با انقلاب سفیدش از سوئی و با ترور و سرکوب
خشن از سوی دیگر همه چیز این رهبران جنت نکان
را از دستشان گرفت . گروهی از فتودالیم حمایت

علکرد اصلاحات ارضی نبوده اند."

و سپس از این " مورد عمل نبوده " یکی هم " محدودیت در افتادگی را می شمارند که بایست گفت در هیچیک از مراحل اصلاحات ارضی چنین محدودیتی در عملکرد، نه از نظر قانونی و نه از نظر عملی وجود نداشته است.

گذشته از این، منظور رفقاه از " عملکرد اصلاحات ارضی " روشن است، نه از نقاط بسیار وسیع. عملکرد اصلاحات ارضی از نظر رفقاه، تقسیم زمین بین دهقانان است، یا از بین بردن روابط ارباب - رعیتی؟ اگر روسی است که گفته یاد شده و نقاط بسیار وسیعی را نمیتوان یافت که اصلاحات ارضی در آن عمل نکرده باشد. در اینصورت، تمام دهاتی را که بقول رفقاه تغلیبات و پارتی بازی هم در آنها شده، باید جز " عملکرد اصلاحات ارضی به حساب آورد. زیرا نص قانون و آئین نامه های اصلاحات ارضی با این تغلیبات فقط تفاوت کمی داشت، نه کیفی؛ مثلاً طبق قانون میبایست مالک ۵۰۰ هکتار را برای خود ششگنیزه کند، در صورتیکه او با تغلب و پارتی سازی ۱۰۰۰ هکتار را برای خود ششگنیزه میکرد. خوب، این تغلب و قانون چه تفاوت کیفی ای با هم دارند که ما تغلب را در عملکرد قانون ندانیم. در هر صورت با فتوای بیستم مبارزه شده است.

اما اگر منظور رفقاه از " عملکرد اصلاحات ارضی " تقسیم زمین بین دهقانان است که باید بگوییم

کردند، گروهی شمار " اصلاحات ارضی بلکه، دیکتاتوری شاه نه " را علم نمودند و پس بیخ هیچ گذاشتان نگرفت. از سوی دیگر، رژیم با شل کردن کنترل برای یک دوره کوتاه، بیک سرکوب و خسیانه و همه جانبه پرداخت و رهبران قدیمی دیگر مورد میدان مبارزه نبودند. توده های مبارزین در فقدان رهبری، مجبور به عقب نشینی پراکنده و بی اصول شدند. حاصل این همه، سالها رکود در مبارزات سیاسی جامعه بطور کلی و از جمله مبارزات دانشجویی بود. دوباره میبایست از نو شروع کرد، منتهمی این بار با ظرفیتی بیشتر و با سازمان دیگر. مبارزه دوباره آغاز شد. گروهها و سازمانهای جدید راه مبارزه، سلحسانه را هموار کردند و جنبشهای دانشجویی هم همزمان با آن آغاز شد. مبارزه سلحسانه نطفه بست و جنبش دانشجویی هم تشدید شد. بقیه گفته های رفقاه در مورد جنبش دانشجویی کلاً درست است.

۷. در مورد اصلاحات ارضی

نظر کلی رفقاه درباره عملیات اصلاحات ارضی که چنانکه خود میگویند: "گسترش زمینه فعالیت سرمایه داری جهانی" است درست است. اما درباره رابطه اصلاحات ارضی با مسأله انقلاب خلیجها در ایران حرفهای غیر روشن و گاهی متناقضی بیان شده. مثلاً رفقاه در جایی میگویند:

"نقاط بسیار وسیعی که مستقیماً مورد

اشتباه در همینجا رخ داده است، زیرا عملکرد واقعی اصلاحات ارضی به هیچوجه تقسیم زمین بین دهقانان نیست. جالب است که خود رژیم هم چنین ادعائی ندارد و بیشتر روی آزاد کردن دهقانان از جنگ نظام ارباب و رعیتی تبلیغ میکند که البته حرفش درست است و یک جنبه از حقیقت را نشان میدهد.

در جای دیگر رقتا میگویند:

"اصلاحات ارضی نه تنها وضع آنسان را بهبود نبخشیده، بلکه در مورد مای از آنان، تضمین نسبی سابق را در مورد فاکتورهای مورد نیاز (آب و بدر) از بین برده است."

اولا چرا "عده ای از آنان"؟ و چرا فقط آب و بدر؟ سوما از بین رفتن "تضمین نسبی سابق" یعنی از بین رفتن حمایت مادی فئودال از رعیت برای تهیه وسائل تولید، ساله زیاد مهم نیست زیرا شرکت های تعاونی در درجه اول و ربا خواران و غیره در درجه دوم جای آنرا گرفته اند. ساله اصلی دگرگون شدن روابط تولید است. واحد تولیدی کوچک دهقانان صرفا متناسب با یک زندگی اقتصادی خود مصرفی است و قادر بر تولید کالای نیست.

سپس رقتا بدنبال جمله یاد شده می افزایند:

"عده گیتی از اینان و ضحطه خوش نشینان هم اکنون بصورت کارگران کشاورزی درآمده و از روابط سنتی وابستگی بزمین جدا شده اند و یا خواهند شد."

در اینجا چند مفهوم با هم داخل شده اند که تذکراتی درباره آنها لازم بنظر میرسد: "خوش نشین" که در گذشته روستائیان بی زمین و بی نسبی را می گفته اند و اکنون که دیگر نسبی داری مطرح نیست، واژه "خوش نشین" بروستائیان بی زمین اطلاق میشود. اما در مورد "کارگران کشاورزی" این اصطلاح نام به ظاهر "محرمانه" و در واقع گول زننده ای است که رژیم روی دهقانان آواره و بی زمین گذاشته است. کشاورزی مکانیزه که بکارگر دایمی نیاز ندارد، مگر تعداد خیلی ناچیزی برای کارهایی مانند نگهبان انبار و موتور پمپ و غیره. کارگر فصلی مورد نیاز مزارع مکانیزه هم نسبت به کل دهقانان بی زمین باز خیلی کم است: زمین های مکانیزه را تراکتور شخم میزند و کمباین هم درو میکند و تعداد کس هم کارگر برای تقریبا ۲ تا ۳ ماه از سال روی آن بکار مشغول میشوند. زمین های دهقانان خرده مالک هم که بکارگر نیاز ندارد. پس این "کارگر کشاورزی" که ممکن است در ده من آدم - صورتی ایجاد کند در واقع میلیونها روستایی بی زمین و آواره ای است که فقط چند درصد آنها اگر خیلی زرنگ باشند و اتفاق هم به آنها کمک کند بعد - اکثر سالی ۲ تا ۳ ماه کار روز مری کشاورزی پیدا میکنند. خود روستائیان باین جمع آواره که پس از اصلاحات ارضی بقدر اشکات انگیزی زیاد شده اند میگویند: "خوش نشین" (یعنی کس که هر جا خوش میاید بنشیند، یسا بعسارت دیگر آوازی

خلقهای جهان ترجیح میدهند اما ما درست است .
موقعیکه رفقا میگویند :

"وینتام اختلافات ایدئولوژیک را تا حد
تبلیغ سیاسی غیر سازنده که بسود ارتجاع
جهانی درآید تنزل نداده است"
در واقع شجاعت انقلابی خود را نشان میدهند.
این جمله رفقا که "باید با شدت هرچه تهاضر با
انواع ریزینویسم در جلوهای مختلف انحراف مبار
زه" ایدئولوژیک کنیم "یک سیاست انقلابی
شجاعانه است .

اما این در مورد جهت گیری رفقا درباره خط
بسی نادرست برخی از کشورهای سوسیالیستی بود ،
ببینیم در مورد علت یابی قضیه چه میگویند :
رفقا در مورد علت ظهور ریزینویسم در اتحاد
شوری میگویند :

"در طی دهه های بعد از انقلاب
کبیر اکتبر ۱۹۱۷ ساختمان سوسیالیسم
صرفاً متوجه مناسبات اقتصادی شد و در
تربیت انسان سوسیالیست اهمیت جدی
بعمیل آمد ، روابط عقب مانده "جامه"
پیشین روسیه ، بوروکراتیسم ناشی از آن ،
بی توجهی به مسائل انسان آگاه ، شخصیت
اعمال قدرت جناح خاصی از حزب و قلع
وقیع غیر دموکراتیک جناحهای دیگر . . .
که در سالهای پس از انقلاب رشد کرده
بودند باعث شدند که اثرات پیران کنندگی
بر روابط اقتصادی گذاشته شود و بتدریج
در اثر این نقایص درونی و نیز فشار سرمایه
داری جهانی ساختمان مناسبات سوسیالیستی
متوقف شد و انحراف ریزینویسم
غالب گردید ."

روستا ها) و یا "آفتاب نشین" (یعنی بیگساره) و با
بقول آذربایجانی ها "قره قسمت" (یعنی سیاه
بخت) . حالا رژیم اسم اینها را گذاشته است
"کمارگران کشاورزی" ولی در واقع بجز تعداد نا چیزی
تجربه چس و نگهبان انبار و غیره ، در ایران کسی بنام
کارگر کشاورزی وجود ندارد .
در جای دیگر رفقا درباره اصلاحات ارضی
میگویند :

"در دهات دگرگونیهای هر چند
محدود را باعث شده است ."

بهر حال ، تا اینجا شباهت گسی بین گفته های
رفقا در این است که اصلاحات ارضی را بیک رفسم
موفق نمیدانند و تا "ثروت آنرا خیلی محدود بحساب
می آورند . حال بجز این ای دیگر از جای دیگر
نوشته تسویه کنیم : در اینجا رفقا انجام اصلاحات
ارضی در روستا ها را یکی از علت های میدانند که
کار انقلابی در روستا را غیر ممکن و بسیار مشکل
کرده است و بدین منظور میگویند :

"فاکتهای اصلاحات ارضی ، تقسیمات
جدید قشری در دهات بعنوان فاکتهای
بسیار مهمی بفاکتهای قبلی اضافه میشود ."

اما به هیچ وجه نگفته اند چرا و چگونه .

۸ . در مورد کشورهای سوسیالیستی

ناراضی رفقا از کشورهای سوسیالیستی کاملاً
بجاست و حرف آنها هم در این مورد که بسیاری از
کشورهای سوسیالیستی ، ضایع ملی خود را بسر ضایع

علی رغم نظر رفقا، مبارزه با مناسبات اقتصادی بورژوازی در سالهای حکومت استالین، اگرچه در شمار بزرگترین مبارزات تاریخ است، ولی ناتمام مانده و بانجام نرسیده است. در زمان استالین تمام فعالیتهای تولیدی - بازرگانی و مالی بورژوازی و خرده بورژوازی در زمینه اقتصاد شهری بطور کلی از بین رفت، در انحصار روستائی نیز واحد های تولیدی در مالکیت خصوصی بطور کلی از بین رفت و جای این واحد های تولیدی کشاورزی را تا حدودی واحد تولیدی دستمجمعی گرفت. در استالین توجه به مناسبات اقتصادی در سه زمینه هنری لازم و حیاتی بود، یکی در مورد تبدیل واحد های تولیدی دستمجمعی به واحد های تولیدی تمام خلقی یکی در مورد مبارزه با امان و همه جانبداری - جلوگیری از ایجاد تولید قاچاق و دزدی و ارتش - و غیره و یکی هم مبارزه برای تلفیق هر چه بیشتر کار فکری و بدنی، بنظر تدارک برای مابودی روشنگران (کارکنان فکری جامعه) که آخرین بقایای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی هستند (کاری که انجام کامل آن فقط در جامعه کمونیستی امکان پذیر است). بنابراین اگر ایرادی به قضیه وارد باشد اینست که چرا مبارزات اقتصادی در درون جامعه شوروی ناتمام ماند. و یا دارای نقایص بود، نه اینکه چرا مبارزات اقتصادی زیاد توجه شد. این ایراد دوم، یعنی ایراد به مبارزات اقتصادی استالین، اگر برعکس ریشه های تاریخی آن برویم می بینیم که از موضع منافع خرده بورژوازی

در این گفته ها البته عناصری از حقیقت دیده می شود ولی اشتباهاتی هم در آن وجود دارد که به تصور ما سایه ای اگر چه محو و کم رنگ از تبلیغات مبلغان ضد شوروی غسرب و سوسیالیست های راست را بر روی آن میتوان دید. خوشبختانه چون این مسئله بیک دسته از انقلابیین پیشرو که ترقی ترین مواضع را در برخورد با انقلاب وطن خود دارند مطرح میشود، در نتیجه موضوع فقط با بحث حل خواهد شد و درست و نادرست در برخورد عقاید روشن خواهد گشت، بهر حال رفقا می گویند:

"ساختمان سوسیالیسم صرفاً نتیجه مناسبات اقتصادی شد و تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی به عمل آمد."

البته منظور رفقا از پاره اول این جمله بدقت روشن نیست که آیا توجهی را که در سالهای حکومت استالین بتغییر مناسبات اقتصادی شده است، امری زیادی و یکجانبه یا امری لازم ولس یکجانبه میدانند. بدیگر سخن روشن نیست که آیا رفقا می گویند که می بایست بتغییر مناسبات اقتصادی توجه کمتری میشد تا فرصت برای کارهای دیگری هم (بقول خود رفقا "تربیت انسان سوسیالیست") باشد یا اینکه میگویند توجهی که بتغییر مناسبات اقتصادی شده لازم ولس غیر کافی بوده است و می بایست بسایر دیگری هم (مثلاً همان تربیت انسان سوسیالیست) توجه می شد.

اگر منظور رفقا این باشد که توجه به تغییر مناسبات اقتصادی زیاد بوده است بایست بگوئیم که

و بقایای بورژوازی جامعه' آنروز شوروی بوده است که به وسیله' مبلغان بورژوازی غرب به آن پرمال داده شده و یک سری برنامه های تبلیغاتی از آن ساخته اند . بعد ها متأسفانه این تبلیغات ، بدلیل شکل زیرکانه اش در بسیاری از انقلابیون صادق کشورهای مختلف ، هم موثر افتاد و گمابیش اشتباهاتی ایجاد کرده است . قضیه را کمی بیشتر شرح بدهیم : در سالهای نخستین ساختمان سوسیالیزم ، تروتسکی ، زینویف ، بسونارین ، گامف و هواداران رنگارنگشان ، اگر چه در قالب های مختلف و به عنوان های گوناگون ، ولی در واقع حرف اصلی شان این بود که درگونی مقاسیبات سوسیالیستی جامعه را امری "زیادی و افراطی" می دانستند . اینسان اگر چه خود انکیزه های شخصی متفاوتی داشتند ولی بطور خود آگاه یا نا خود آگاه (این قسمت های قضیه زیاد به درد تاریخ نمی خورد) دقیقاً از منافع بورژوازی و خورده بورژوازی در حال مرگ دفاع می کردند و سد تخیلی مقاسیبات اقتصادی شده بودند . زینویف و تروتسکی آشکارا علمداران منافع بورژوازی شهری بودند و در مقابل صنعتی شدن و تمرکز اقتصاد در دست دولت که به معنی مرگ خورده بورژوازی و بورژوازی صنعتی ، بازرگانی و مالی بود ایستاده بودند و بسوخاریسین بیشتر علمدار منافع کولاک ها بود . دیکتاتورهای پرولتاریا به هر صورت آنان را تار مار کرد (اگر چه روش مبارزه با آنان خود موضوع قابل تا'طی است) ولی ریشه' اجتماعی آنان از سویی و ریشه' ایدئولوژی های آنان را از سوی دیگر نتوانست پخشگانند که این خود موضوع بحث دیگری است .

بهر حال ، مبارزه' اقتصادی اساسی ترین شکل مبارزه پس از بدست آوردن حکومت و تشکیل دولت سوسیالیستی است . این مبارزه در جهت از بین بردن بقایای بورژوازی و خورده بورژوازی است و خیلی طبیعی است که بقایای بورژوازی و خورده بورژوازی در حال مرگ در این مرحله در مقابل انقلاب قد علم کنند و نمایندگان ایدئولوژی خود را به جلو بفرستند . خورده بورژوازی دلش میخواهد در جامعه' سوسیالیستی که دست امیر یا لیسنز از بالای سرش کوتاه شده است ، دست پرولتاریا هم از بالای سرش کوتاه شود و بتواند به وجود خود ادامه دهد و در یک شرایط دموکراتیک رشد کند . تضاد خورده بورژوازی با پرولتاریا که در دوران انقلاب به شکل غیر آنتاگونیستی (آشتی پذیر) وجود دارد در این مرحله به تضاد آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) تبدیل می شود . در مورد انقلاب انگلیس بینیم که تروتسکی ، زینویف ، گامف ، بسونارین و غیره ؛ در دوران انقلاب فقط نقش مخالفانسی را در درون حزب بازی می کردند که گاهی گمابیش مزاحمتها پس ایجاد می کنند ، همین . اما وقتی که مبارزه با بقایای بورژوازی و خورده بورژوازی آغاز شد ، اینسان نیز تضادشان با خط مشی اکثریت حزب ، شنگ آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) گرفت و مسئله آنها به شکلی خونین حل شد . این مسئله زیاده مورد علاقه' خورده بورژوازی سایر کشورها است ، منتها از دیدگاه طبقاتی خود به آن نگاه می کنند . مبلغان بورژوازی بزرگ نیز از این مسئله به عنوان

وسيله ای برای تخطئه کومیزم استفاده می کنند ، بدینجهت نهضت طبقاتی عظیمی برای هسویینجال دربارۀ آن برآه انداخته اند ، گاهی آه و ناله هومانیتی سر می دهند و زمانی از مواضع ایدئولوژیک تروتسکی ، زینوویف ، گامف و بوخاریسین دفاع میکنند . اینان چنانکه گوئی هیچ چیز تا "تیر انگیز دیگری در تاریخ ندیده اند و ریاکارانه بسر " زجر اقتصاد دی " مردم شهری برای ساختن صنایع بسزرگ اشک تصاح می ریزند .

اما در مورد رفقای نویسنده " در شماره انقلاب " مسئله به گسلی متفاوت است . برای رفقا که در صف جنبش نویس کومینستی ایران قرار دارند ؛ آنچه در این مورد مطرح است صرفا حقیقت پژوهی است . بنا بر این به تصور ما عنوان کردن مطلب یاد شده از طرف رفقا صرفا ناشی از اشتباه میتواند باشد . بدینجهت باید از این نظریه توضیح مسئله پرداخت : تصور می کنیم که اگر کسی به پایه فلسفی ایراد یاد شده (ایراد به سیاست اقتصادی استالین) بیندیشیم ، مسئله حل خواهد شید : از دیدگاه ماتریالیزم تاریخی ، مبارزه برای تغییر ضاسبات تولیدی جامعه که زیربنای جامعه است ، هدف نهایی مبارزه طبقاتی است . هدف اصلی ما از انقلاب این است که سلطه نظامی ، سیاسی و فرهنگی بورژوازی را از میان برداریم و سلطه پرولتاریا را برجای آن بنشاند . نیم تا بتوانیم ضاسبات اقتصادی را دگرگون کنیم . یعنی هدف اساسی و نهایی ، دگرگونی ضاسبات

اقتصادی است . اگر این کار را درست انجام بگیرد ، رونما خودش خواهد آمد . فرهنگ سوسیالیستی از آنجا آستان می آید . فرهنگ سوسیالیستی رونمای ضاسبات تولیدی جامعه سوسیالیستی است . فرهنگ سوسیالیستی فرهنگ کسانی است که دارند برای برانداختن اقتصاد بورژوازی مبارزه میکنند و من خواهند روابط تولیدی سوسیالیستی را برجای آن می نشانند . هیچ معیار دیگری برای فرهنگ سوسیالیستی وجود ندارد . این تعریف فرهنگ سوسیالیستی است . فرهنگ بورژوازی نیز فرهنگی است که می خواهد اقتصاد بورژوازی را احیا کند و پسا نگهدارد . بنا بر این مبارزه فرهنگی هم وجود دارد ، ولی فقط شکل مبارزه است . محتوای مبارزه فرهنگی هم مانند هر کدام از اشکال دیگر مبارزه ، یک مبارزه طبقاتی برای برانداختن ضاسبات اقتصادی شخصی است .

اما اگر منظور رفقا از جمله یاد شده این باشد که مبارزات اقتصادی لازم ولی بکجانبه بوده است ، در اینصورت حرف آنها قابل تامل بیشتری است . اگر چنین باشد در واقع هدف مبارزه را انکار نمی کنند ، بلکه در شکل آن حرف دارند . اما متأسفانه بیان آنها این معنی را نمی رساند . یکبار دیگر جمله مورد بحث را مرور کنیم :

" ساختن سوسیالیسم صرفا متوجه ضاسبات اقتصادی شد و در تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی بعمل آمد . "

چه کسی باید انسان سوسیالیست تربیت کند ؟

بدنبال جمله یاد شده ذکر میکنند این است که میگویند
 "روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه
 بوروکراتیزم ناشی از آن".

در حالی که ظهور روزیونیزم جدید هیچ ارتباطی
 با روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه ندارد. روزیونیزم
 نیز در جامعه شوروی، ایدئولوژیک بورژوازی مدرن است
 که از رشد بقایای بورژوازی در درون نظام سوسیالیستی
 به وجود می آید و علت پیدایش آن رکود و توقف
 مبارزه طبقاتی است. این بورژوازی به شکل یک تشکر
 ممتاز از روشنفکران (بوروکراتها، تکنوکراتها، هنرشندهان،
 دانشندان و غیره) با اضافه تولید کنندگان قاچاق و سوء
 استفاده چینی ها در دستگاه اداری حزب و جامعه
 ظاهر میشود، رشد میکنند و سبب بازگشت سرمایه داری
 میگردد. لازم به تذکر است که این پدیده فقط مخصوص
 شوروی نیست تا بتوانیم آن را ناشی از عقب ماندگی
 جامعه پیشین روسیه بدانیم، بلکه در هر جامعه
 سوسیالیستی دیگری نیز ممکن است بوجود بیاید. زیرا
 علت پیدایش آن رکود مبارزه طبقاتی است و ریشه
 پیدایش آن بقایای بورژوازی است که در هر جامعه
 سوسیالیستی بی وجود دارد. احیای بورژوازی در جامعه
 سوسیالیستی از نظر کل جامعه ناشی از پیروزی بورژوازی
 بر پرولتاریا و از نظر خود پرولتاریا و حزب او، ناشی
 از ناهوشیاری دیکتاتوری پرولتاریا و در نتیجه اهمال
 در اشکال مختلف مبارزه طبقاتی است که این امر در
 شوروی ناشی از بسی تجربگی حزب بوده است. توجه
 نکردن به تجربه شوروی و تحلیل نکردن اشتباهات

معیار این انسان سوسیالیست بودن را چه کسی باید
 بنشیند و وضع کند؟ مارکسیزم می گوید: شعور اجتماعی
 ناشی از وجود اجتماعی است نه برعکس و سخن رقتا با
 این اصل مارکسیزم تعارض دارد. تربیت سوسیالیستی
 را هیچکس نمیتواند اختراع کند، تربیت سوسیالیستی
 رونمای مناسبات اقتصادی سوسیالیستی است. به عبارت
 دیگر اگر مبارزه اساسی و اصولی برای دگرگونی مناسبات
 اقتصادی بورژوازی انجام گرفت، آنوقت انسانها دارای
 تربیت سوسیالیستی میشوند. هدف نهایی دگرگون کردن
 مناسبات اقتصادی است، نظام مبارزات دیکسر ما فقط
 در رابطه با این هدف معنی پیدا میکند. مبارزه سیاسی،
 نظامی و فرهنگی با بورژوازی فقط جزئی از مبارزه اصلی
 ما برای تغییر دادن مناسبات اقتصادی است. این
 مبارزه در هر کجا که متوقف شود، آنوقت فساد در شخصیت
 "انسان سوسیالیست" هم ظاهر میگردد. مثلا تنگ نظری
 های ناسیونالیستی ای که در سیما سوسیالیستهای
 ادعائیس فلان کشور سوسیالیستی میبینیم، باید بگردیم
 و ریشه اقتصادیشان را پیدا کنیم. آنها آدم های پیشینی
 نیستند، بلکه تربیت بورژوازی دارند.

اما اگر چه گفته رقتا در هر صورت درست نیست،
 ولی از حقیقتی نیز متأثر است و آن اینکه در سالهای
 حکومت استالین به مبارزات فرهنگی و شرکت دادن وسیع
 نموده ها در مبارزه بر ضد بقایای فرهنگ بورژوازی کم بها
 داده شد و این امر در شکست مبارزات اقتصادی تأثیر
 کما بیش تعیین کننده داشت.

یکی دیگر از علت هایی که رقتا برای ظهور روزیونیزم

در دنباله این سخنان رفا میگویند: "بی توجهی به عامل انسان آگاه". این سخن رفا را ما کم بهیاد دان حزب به تجهیز ذهنی توده ها تعبیر میکنیم و آن را میپذیریم.

ضمناً آنچه رفا: "شخصیت" میسازند منظور همان کیش شخصیت است. برخی پرستش شخصیت را به عنوان یک عامل اصلی و تعیین کننده انحطاط در جامعه سوسیالیستی به حساب میآورند و با انزجار خاصی از آن یاد میکنند. واقعیت این است که پرستش شخصیت یک عارفه فرعی و رونیاتی است که در جریان انقلاب و در جامعه سوسیالیستی پدید می آید و علت آن هم شرکت وسیع توده های کم آگاه در مبارزه است. در جوامعی که سطح فرهنگ توده ها پائین تر است این پدیده نیز نیرومند تر می باشد. البته در جریان انقلاب و در طی ساختمان سوسیالیسم پرستش شخصیت همیشه با یک شدت نیست زمانی که خطر بورژوازی داخلی و خارجی از طریق رخنه در حزب و دولت و فریفتن توده ها بیشتر میشود پرستش شخصیت هم برای مقابله با آن شدت بیشتر میگیرد.

توده ها اجنای ها و اشخاص مورد حمایت خود را در حزب و دولت بطوری افسانه ای بزرگ میکنند تا در مقابل دشمنان که ظاهراً رنگ انقلابی به زده اند قسراً دهند. مثلاً بوخارین مخالف مبارزه با کولاک ها در جریان اشتراکی کردن کشاورزی بود و استدلال تئوریک هم میکرد و خود را مارکسیست - لنینیست هم میدانست استالین طرفدار مصادره املاک کولاک ها بوده، او هم خود

جنای شرقی حزب کمونیست اتحاد شوروی، مسلماً سبب تکرار این اشتباهات و ظهور مجدد رویزیونیسم در سایر کشورهای سوسیالیستی در آینده خواهد شد.

اما در مورد اینکه رفا می نویسند: "بوروکراتیسم ناشی از آن" یعنی بوروکراتیسم ناشی از روابط عقب مانده جامعه پیشین. در این مورد هم باید بگوئیم که بوروکراتیسم مورد نظر رفا که عبارت از بوروکراتیسم حزبی و دولتی در جامعه شوروی است، باز یک بوروکراتیسم نوع جدید است که از درون بدنتسریسمن ساختمان اداری تاریخ یعنی در درون شوراها و سانترالیسم بوروکراتیک حزب پدید آمد که از نظر ماهیة تئوریک ناشی از درک نکرده ن عمیق فرمول معروف لنین: "مشولیت مستقیم بوروکراسی در مقابل مردم" بود. اما علت اجتماعی این پدیده بی تجربگی تاریخی حزب و دولت شوروی در حل مسایلی اداری بود و ارتباطی با عقب ماندگی جامعه پیشین روسیه ندارد. زیرا در این بوروکراسی بیشتر عناصر بورژوازی وجود داشت تا قودالی (امیدواریم مسئله بوروکراسی با مسئله کیش شخصیت آمیخته نشود).

توجه به این علت اخیری که رفا برای پیدایش رویزیونیسم در جامعه شوروی ذکر کرده اند و ذکر اشتباهات آن از این نظر اهمیت دارد که اگر چه از روی حسن نیت است و حرف حساب شده ای هم نیست ولی بهر حال ممکن است ناخواسته به "اولوسیونیسم عامیانه" ای که سوسیالیست های راست و مبلغان بورژوازی عرضه میکنند و بر مبنای آن سوسیالیسم را قابل پیاده شدن در جوامع عقب مانده نمی دانند منجر شود.

انقلاب فرهنگی و قیام بر علیه اکثریت کمیته مرکزی، پرستش مائو باج رسید، ولی اکنون موج آن فروکش کرده است. توده ها بر اساس منافع عینی و ملموس خود از رهبران مورد تایید خود شخصیت های افسانه ای میسازند. این شخصیت های افسانه ای همانطور که خیلی سریع ساخته می شوند، می توانند خیلی سریع هم از چشم توده ها برفتند و شخصیت های دیگری جای آنها را بگیرند.

سرانجام، رفقا آخرین علت "انحراف و رویزونیسم" در جامعه شوروی را چنین ذکر می کنند:

اعمال قدرت جناح خاصی از حزب
 و قلع و قمع غیر دموکراتیک جناحهای دیگر

در این مورد نیز روشن نیست که رفقا، این قلع و قمع را از اساس قبول ندارند یا اینکه به غیر دموکراتیک بودن آن اعتراض دارند. اگر خود این قلع و قمع را قبول ندارند که باید بگوئیم مبارزات درونی حزب انعکاسی از مبارزات طبقاتی جامعه است. این مبارزه شدید و قاطع و بیرحمانه است. در یک جامعه طبقاتی، در مرحله ای که مبارزه بین طبقات باج شدت خود رسیده است، چگونه ممکن است که در درون حزب تضادی بین جناحهای مختلف وجود نداشته باشد و نیز این تضادها حاد و شدید نباشد. کافی است که به محتوای این اختلافات نگاه کنیم و بینیم جناحهای مختلف حزب بر سر چه چیزهایی با یکدیگر نزاع داشته اند. اگر ما این اختلافات را ناشی از برخورد های شخصی بین رهبران، نخواهیم

مارکسیست - لنینیست میدانست. توده ی دهقانان بی زمین و میانه حال بدون اینکه بتوانند حرفهای بوخارین را تجزیه و تحلیل کنند و ماهیت ضد مارکسیست - لنینیستی آن را بر ملا سازند، تحت نام استالین، امواج کولاک ها را صادره میگردند، آنها را از روستا بیرون میگردند و حتی می کشند. در جریان اشتراکسی کردن کشاورزی در چین همین موضوع در مورد لیونائوچی اتفاق افتاد. حتی بر علیه سیاست کشاورزی لیونائوچی مقالاتی در نشریات چین چاپ شده که سر تا پا محربه لیونائوچی و تجلیل مائو با استبدال بسیار ضعیف تئوریک است، ولی دارای جهت ترقی توده ای مورد پذیرش حسی توده ها است. به دیگر سخن، یک دهقان چینی میتواند بفهمد که این مقاله درست است چون با زندگی عظمی او و مبارزه طبقاتی او دقیقاً قابل انطباق است ولی روشنفکر دانشمند فرانسوی نمیتواند این را بفهمد. اولحن مقاله به مذاقت خوشنمی آید. پرستش شخصیت البته چیز بدی است و بسایند حسی امکان با آن مبارزه کرد، ولی باید بیاد داشت که یک پدیده ناگزیر در انقلاب و جامعه سوسیالیستی است و فقط به میزان محدودی میتوان با آن مبارزه کرد. از طرفی مبارزه با کینر شخصیت نباید خیلی مهم و اساسی تلقی گردد، زیرا یک پزشک جراح نمیتواند عمل جراحی را رها سازد تا لکه خون را از لباس بیمار پاک کند. بر خلاف تصور روشنفکران لیبرال، پرستش شخصیت سه آنچنان بلای عظیمی است که جامعه را با انحطاط بکشانند و نه عارضه های دانی است. مثلاً در چین، در جریان

و چیزهایی از این قبیل بدانیم ، در واقع بتاریخ از دیدگاه ایده آلستی نگاه کرده ایم . در حالیکه اگر هم ظاهر یک اختلافات بین دو شخصیت سیاسی و حتی اختلافات رای سیاسی بین دو فرد معمولی بر سر اختلافات شخصی باشد ، باز محتسبای اختلاف نظر آنها ناشی از تضاد بین ایده‌تولوزی و طبقات است .

در مورد چین نیز رفقا می‌گویند :

"گرچه این روابط را هنوز نمیتوان سوسیالیزم نامید و بسیاری از جلوه‌های نظام‌های پیشین و منجمله سرمایه‌داری در آن وجود دارد ."

لازم به یاد آوری است که در جامعه سوسیالیستی طبقات از بین نمیروند ، بلکه فقط جای خود را عوض میکنند . وقتی دیکتاتوری بورژوازی بوسیله دیکتاتوری پرولتاریا در مسیر نابودی قرار میگیرد ، نابودی که به معنی نابودی طبقات است و دولت نیز هست ، در جامعه به فرجام میرسد . در مورد اینکه رفقا گفته اند "چرخه‌های از نظام‌های پیشین" ، یعنی علاوه بر بقایای نظام سرمایه‌داری ، بقایایی از نظام‌های دیگر هم در چین برجای مانده است ، نیز باید فقط بگوئیم که در چین چنین بقایایی وجود ندارد .

چرخه‌های فدائی خلق

البته برای هر شخصی انتخاب ایده‌تولوزی و جهت‌گیری سیاسی یک مسئله فردی است ، ولی سرخوردن ایده‌تولوزی ها و خط مشی‌های سیاسی در جامعه و یک مبارزه طبقاتی است که همواره در جهت بیشتر ندارد . حتی در یک اختلاف نظر در روی یک مسئله مشخص سیاسی نیز تضاد طبقاتی نهفته است و دو شخصیت مختلف‌النظر بطور خود آگاه یا ناخودآگاه از ایده‌تولوزی و طبقه مختلف سخن می‌گویند ، آنوقت چگونه ممکن است که یک مبارزه خونین و آشنی ناپذیر بین دو جناح حزب ، مبارزه طبقاتی نباشد و با انتقاد ما فیصله یابد . چرا مسئله را از دیدگاه ماتریالیسم دیاکتیک حل نکنیم ؟ چرا با زبان مارکسیزم سخن نگوئیم و معلوم نکنیم که آن جناح قلع و قمع کننده نماینده چه طبقه‌ای بود و آن جناح قلع و قمع شده نماینده چه طبقه‌ای ؟ آیا ما میتوانیم اختلاف و آنهم اختلاف آشنی ناپذیر بین جناح‌های مختلف حزب کمونیست شوروی را ناساتی از دعوی خصوصی آدم‌های مفسرد بدانیم ؟ و آیا بجز این است که این کار ، به معنی ناسادیده گرفتن منشا طبقاتی ایده‌تولوزی است .

اما اگر رفقا به غیر دموکراتیک بودن این فلسف